

و با شکر زبان مالزا را نرسنی یعنی المهب نی در کلمه
 لغوی و نجی معنی مصلحت آنست که سفر کلمه علامه تولد
 که ازین پیش با نیا و العونه طاقت بی نوا بی ندرام
 چون مرد در قفا و زهای و مقام خوش
 ای خرج منه دیگر چه بخورد هم آفاق جمیع اطراف
 جای دست ای محله بر نوا نگر بی بیاه الوعدا
 فیهما می رود لوجود بینه درویش هر کجا ظرف
 مکان که شبا ید ساری اوست و بقیة البیتین
 علی ما وقع فی بعض النسخ او را مقام و سکن و منزل
 چه حاجتست ای بطریق التملک هر جا که رود و درین
 خدای اوست فلان بکن بی کل موضع این بکنت و
 خواست و پدید آوردن بنسخ او او کرد که با هو المعنا و در
 شد ای ذنب همگام ای بی وقت رفتن شنیدند که
 می گفت **بیت** جزو ای صاحب کمال که بخش
 باشد کلام ای علم مراد کجای رود بروج الی موضع
 کشند اند نام تقدیر کلام نامش ندانند قدم
 و ادخل علی لفظ که لوزن تا بر سید ای ذنب و وصل
 کتا را بی کسکنا از صلابت ای شده او بر سیک
 بی اید و آوازی صوت الما و بنر سیک عربیه فرسخ
 و هو متدا را بنی عشر الف خطوط می رفت
 سهالکین مالک الفارسیه بالری قور قبح و هو لفظ
 مرکب من لفظ سه بمعنی البینه و لفظ کن فانه اده
 آبی که مغربی و هو الاوز بکسر الهمزة و فتح الواو و
 شدید الزای بالری او در کمن قال یعنی مثل البط
 والا و رفقت ترک معنی اللفظ و العجمه قال و قد بیان
 المراد به هو الاوز فقط و هو الاوز فقط لغتضی القسم
 در و این نبودی فیه مبالغه کمترین موج ای بود لاجز

اسیا

اسیا سیک ای حجر الرجا و اگر کاشن الضمیر راجع الی
 در ربودی بیاه الحیا به فیهما کروی بضم الکاف
 الفارسی بمعنی طایفه مردمان را بدیده هر یک ترا ضمه
 بضم الفاف لفظ عوشه بالفارسی زین زور معبر
 بکسر المیم و فتح الباء بالفارسی کشتی کز کاه کشته
 و رخت سفیسه فلما را هم کذا کجوان را دست
 عطا بسته سبب الفتح زبان ننا در کشتا و ای مع
 الملاح و نضاع البه چند آنکه زاری کرد یاری بالیا
 المصدری فیهما نکر و نکر و کتند ای اهل السفینه
 بی زرنقونی خطاب که که کنی بر کس زور ای آتند
 المرام بالفتح و زرنقونی بزور محتاج به بالهمزة
 المفیده یا الخطاب ملاح بی مدوت از و کتند کز
 بالکاف الفارسی ای رجوع و کتند **بیت** زرنقاری
 نتوان رفت جزو را زوریا لانفع القوه زورده
 سکون الیها مرده بفتح المیم و الحاء الیوسی چه باشد
 و المعنی بالری اذن ارکب قوت نه او لور زرنق مرده
 بیار فلما قبل که هذا القول جوان را ازین لمعنه دل بهم
 بر آمد معناه بالری کوی فرشتی خواست که ازو
 انتقام بکشد الا انتقام هو المعاینه و المعاینه کشتی
 رقم بود فای قدر علی الانتقام او از او ای نادی
 که که بدین جامعه که بوشند ام قانع شوی خطا
 للملاح و رفیع نیست فلما سمع کلامه طاح طم کرد و
 باز کرد و ایند متعدهن کردین **بیت** بد و مضاعف
 من دوختن ستره بنجتمین و سکون الیها لفظ عربی
 معنی غلبه الحوص و اهل الفرس لا یقرون الیها و قد
 نوشند قدم رسانه فی حکایت سرنک زاده در آرد
 طم مرغ و می بختد ای بی خلهما فی القید چند آنکه